

پای ثابت کشتارن کتابه از سفرها زماندن و امانت کردن باشد و کتابه از سفر آمدن و مقیم شدن هم هست  
 پای چال باجم فارسی بروزن پایمال یعنی پاچال است و آن کوی باشد که بافتد کان در وقت بافتد کی بافتد  
 خود را در آن آویزند **پا پچه** بروزن پارچه تنبان و شلوار باشد و آنرا بپوشد و جلان خوانند **پای حوض** کتابه از جا  
 رسوائی و بدنامی باشد **پای خاک** کوی کن کتابه از سفر کردن و قدم زنجیر نمودن و طلبکاری نمودن باشد  
**پای خست** باخای نقطه دار بروزن پای بست هر چیزی را گویند که در زیر پا کوفتد و مالیده شده باشد ام از زین  
 و چیزی دیگر **پای خستم** بروزن پای بسته یعنی پای خست باشد و آن هر چیزیست که در زیر پای کوفتد شده باشد  
**پای خوان** بار او معدوله بروزن آسمان یعنی ترجمه باشد و آن معنی لغت است از زبانی بزبانی دیگر **پای حوض**  
 بار او معدوله بروزن و معنی پای خست باشد و آن زمین یا چیزی دیگر بود که در زیر پای کوفتد شده باشد **پای حوض**  
 بروزن چهار گوشه زمینی را گویند بر از کل دلائی که سبب تردد مردم و حیوانات دیگر بر آن خشک و سخت شده باشد  
**پای علی** بروزن نامدار نام خدای تعالی است جل جلاله و بعضی همیشه بر قرار و جاویدان هم هست و اسب جلد  
 و پا دار را نیز گویند و کعبه قلب را هم گفته اند **پای علی** مرغ بفتح رای قرشت یعنی پای مرد است که مدد کار و یاری دهند  
 باشد **پای علی** بروزن شاد کام نوعی از نله و دام است و آن چنان باشد که سینه های باریک از خوب بمقدار کوچک  
 تراشند و بر سر هر یک دای بندند و سیاه در پناه گاو یا خری در آمده پیش رود و جانوران را رام داده بجانب دام آورد تا  
 پاچا ایشان در میان دام بند شود و مرغی را نیز گویند که سیاه در کنار دام بندد تا مرغان دیگر به او ای و آمده در دام افتند  
 و آنرا بپوشد ملوای خوانند و دام گاه را نیز گویند و نیز حلقه باشد از جرم که هر دو پای در آن کتند و بر بالای درختهای بلند  
 درخت خرم و مانند آن روند **پای علی** کشتن کتابه از عاجز و ناتوان شدن باشد **پای مرغ** بفتح رای قرشت  
 و سکون و جیم زری باشد که با جبرئیل فاصدان دهند و آنچه بشاعران و مطربان دهند که در مجلس شام حاضر شوند یا این  
 بروزن جایز مخفف پایز است که فصل خزان و برک ریزان باشد و بازای فارسی هم آمده است **پای علی** بروزن پایدار کفش  
 و پای اقرار باشد **پای علی** بروزن جایزه حکمی باشد که ملوک بکسی دهند تا مردم اطاعت انکر کنند یا تکریم بازای فارسی  
 مفتوح رینگما باشد که بر دامن خیمه و سر پرده نصب نمایند و آنرا بپوشد بروزمین استوار کنند و چیزیکه عنان را بدان بندند  
**پالیست** بروزن دانست یعنی بقا و ثبات کرد و پاینده ماند **پای ستوم** بانای قرشت مضموم بواو و رای بنقله  
 زده نام ساز نیست و آن کینه زینسانها باشد **پای ستوم** بروزن دانسته بقا کرده و پاینده و دائمی را گویند **پای سخن**  
 کتابه از قوت و استواری سخن باشد **پای شیب** باشین قرشت بنحانی رسیده و بیای اجد زده نام عقبه است یعنی  
 رمی جرات که یکی از احوال حج است **پای فوس** و کشیدن کتابه از ماندن و توقف کردن باشد **پای فشری**  
 کتابه از استواری و ثبات قدم و وزیدن باشد و کتابه از ایستادگی کردن در سودا هم هست **پای کام** یعنی پاکار است  
 و آن مردی باشد که چون تحصیل دار بجائی آید او را از مردم تحصیل کند و تحصیل یابد و کتاس را نیز گویند **پای کاه**  
 بروزن جایگاه معروفست که کفش کن و صف فعال و جای ستوران باشد و اصل و نسب و قدر و مرتبه را نیز گویند و بعضی پای  
 هم هست و آن از رودخانه جانی باشد که پای بت آن برسد و از آنجا گذر توان کرد **پای کداس** بضم کاف فارسی کتابه از مد  
 باشد **پای کشتارن** کتابه از باز آمدن باشد یعنی اینکه قبل از این می آمد و حالا می آید و مطلق دادن را نیز گویند و بعضی

هم هست پای کوب با کاف بروزن چارچوب وقاص و سماع کننده را گویند و امر با یعنی هم هست یعنی وقاصی کن و  
 برقص پای کوفتن یعنی وقاصی کردن باشد و کتابه از تردین شد برقتن و مردن هم هست پای کوب بروزن جای که  
 محقق پایگاه است که کفش کن بجای ستوران و قدر و مرتبه و اصل و نسب و گذرگاه رودخانه باشد پای لغز با لام بروزن  
 چارمغز کناه و جرم و مغز را گویند پای علی چان با میم و جیم فارسی بروزن ماه تابان با اصطلاح صوفیان و درویشان صف نعال  
 باشد که کفش کن است و رسم اینجاعت چنانست که اگر یکی از ایشان کتاهی و تقصیری کند او را در صف نعال که مقام خرامت است  
 بیلت پای باز دارند او هر دو گوش خود را چپ و راست بردست گیرد یعنی گوش چپ را بدست راست و گوش راست را بدست  
 چپ گرفته چندان بر یک پای بایستد که پیرو مرشد عذرا در پای پذیرد و از کتاهش درگذرد پای پهری بروزن لا جور مدد گاو یار  
 دهند و شفیع و معین و دستگیر باشد پای میتری بروزن آب دزد اجر تیکه بقاصدان و پیادگان دهند و آنرا بر پیچ جمل  
 خوانند بروزن قفل پایندان بفتح ثالث و وال ایجد بالف کشیده بروزن آصفهان صف نعال و کفش باشد و ضامن و کفیل  
 و میا بنجی کتده را نیز گویند و معنی رهن و گروم آمده است و در قید و بند کسی بودن را گفته اند پای پند بروزن سازنده یعنی همیشه  
 و جاوید و دایم و باقی و مدام باشد همچو همیشه و در زخ و اهل آن و عرش و کرسی و هر چیز که فانی نشود و پایندگان جمع آنست و کسی را  
 نیز گویند که چیز را در نظر داشته باشد و چشم از آن برندارد پای و پس با پای فارسی بروزن بام و در معنی تاب و طاقت و قدر  
 و توانائی باشد پایون بروزن قانون پیرایه و آرایش و زیور باشد پای و نند بروزن و معنی پای بنداست پای بروزن  
 معنی قدر و مرتبه و بنای عمارت باشد و زیند و زردبان را نیز گویند و معنی پایاب هم هست و فرود یعنی باران هم گویند و ضایع و  
 زبون را نیز گفته اند و بلیغ اهل کیلان چوب کتک زدن باشد یعنی چوب نایب استاد و معلم و آثای تحصیلدار پای حوض  
 بفتح حاکم بینه و سکون و او و مناد نقطه و اکتایه از جای رسوائی و بدنامی باشد پای علی اس بروزن مایه دار صاحب قدر  
 و منزلت باشد پایندان بروزن سائیدن معنی در نظر داشتن و چشم برداشتن باشد و معنی همیشه پیوسته و جاوید و مدام  
 بودن هم هست پایین بروزن فالیز فصل خزان و ایام پرک ریزان را گویند و کتابه انا یا ام پیری هم هست و با زای فارسی هم آمده است  
 پایین پرستی کتابه از اطاعت و بندگی و خدمتکاری باشد بیارن و قیامی برای فارسی با پای فارسی  
 مشتمل بر پنج لغت پینک بکسر اول بروزن خشک خوشه کوچک از غرها و انگور باشد و پاره  
 از خوشه را نیز گویند پتیر بفتح اول و ثانی و رای پنقطه بلیغ زند و پازند پیری را گویند که در مقابل جوانت پتیر کشید  
 بروزن اندیشد یعنی پریشان کند و پراکنده سازد چه پریشیدن معنی پریشان و پراکنده کردن باشد پینکس بفتح اول و سکون  
 ثانی و لام مضموم بسین پنقطه زده ترینی باشد که نان خشک و روغن و دو شاب سازند و بعضی گویند اشکنه باشد که از روغن  
 پیاز روغن بریان کرده و آب و نان خشک سازند پینیا با پای فارسی بروزن مسیما بلیغ زند و پازند جامه و چهار را گویند  
 بیاسیست همی کجا فارسی باتای قرشت مشتمل بر شاتر و لغت پت بفتح اول و سکون  
 ثانی آهاری باشد که بر کاغذ و جامه دهند و چشم نرمی را نیز گویند که از بن موی بز برود و آنرا ایشان بر آورند و از آن شال بیا  
 و کلاه نمند و کپنک و امثال آن بمالند و هر چیز که آن نرمی داشته باشد پشامر بفتح اول بروزن شراره غر باشد را گویند و آن  
 آنرا بپشت جولا همگان را مانند جاروب که با آن آب بر جامه کمی بافند باشند پت بکسر اول بروزن صفت معنی توبه و استغنا  
 باشد بفتح اول و سکون ثانی و خای نقطه بیسوت و مخبر و حیران و ابله را گویند پت بروزن شر و تکلا و نقره و مس و بیخ

و امثال آنرا گویند که در آن آسمان و طلسم و تعویذ نقش کنند پتخت بفتح اول و ثانی و سکون فو فوقانی بمعنی پت باشد  
 که تو بید و استغفار و بازگشت از گناهان است پتقونی یا تا بروزن سرد و زکرا کرد و درها و منقار مرغان باشد و کرا کرد  
 کلاه را نیز گفته اند و بمعنی اول یحی حرف اول نای فرشت هم آمده است پتک بضم اول و سکون ثانی و کاف خایک  
 و چکش آهنکری و زرکری و امثال آن باشد و آنرا بعره مطراق خوانند پتکس بر وزن کفگیر پرویزن و ماشورا گویند  
 پتک بکسر اول بروزن در نیک در پیر و منفذی را گویند که در غاها میجهت و شنائی گذارند پتقی بفتح اول و ثانی بروزن  
 کتفی طبقی باشد از چوب که بدان فله پیشانند پتقی بفتح اول و ضم ثانی و سکون و او نوعی از لشمبته باشد و بفتح اول و ثانی  
 موضعی را گویند از کوه و غیر آن که پوسته آفتاب در آن بناید و مقابل آنرا نتر خوانند و مخفف بر تو هم هست پتو آنرا بروزن  
 پرواز و چوب بلندی باشد که هر دو را باندک فاصله از هم دو در بر زمین فرو برند و یکجوب دیگر بر بالای آن دو چوب بر عرض بناید  
 تا کبوتران و دیگر جانوران پرند از شکاری و غیر شکاری بر آن نشینند و آنرا بعره میقه خوانند پتولی بفتح اول و لام و  
 ثانی بواور رسیده بافته ابریشمی منقش کارهند و ستار را گویند پتپاک با یای حلی بروزن همواره بمعنی آفت و بلا و زشت و مهیبه  
 نازیبا باشد و بمعنی مکنون و مخزون هم هست و بخت و شرمنده کی را نیز گویند و بمعنی شدت و مضیق هم آمده است و مکروه و جلد و غیر  
 در غاها نیز گفته اند و آشوب و شور و غوغا را هم میگویند پتیره بروزن کتیره هر چیز که مکروه طبیعت باشد بیچاره  
 ی برای فارسی با چهار بجد شتمل بر چهار لغت پنج بفتح اول و سکون ثانی بمعنی کوه باشد آنرا  
 بعره جبل خوانند پنجام بفتح اول بروزن هزار بمعنی پنج است که کوه باشد پنجول بضم اول بروزن نزول بمعنی محولست که  
 استخوان ستالک باشد و آنرا بعره کعب خوانند پنجوی بفتح اول و کسر ثانی و سکون ثانی و واو اشتغال با ریش کعب  
 ازان اعتقاد بهم رسانیدن مردم باشد یکی را از اسالوسی و دیگر خوانند بیان پنج جری برای فارسی با چهار بجد  
 مشتمل بر هفت لغت پنج بضم هر دو یای فارسی و سکون هر دو جیم عجمی حرف زدن آمده را گویند  
 و کل باشد که شبانان بز را بدان پیش خود خوانند و نوازش کنند پنججی بضم اول و ثالث و سکون ثانی و فتح جیم گاد  
 سخنی را گویند که در السنه و افواه افتد و هر کس بطریق سرکوشی و خفیه بهم گویند پنجک بضم اول و ثانی و سکون  
 شین قرشت و کاف بشکل کوسفند و بز و امثال آنرا گویند و بشکل شتر را هم گفته اند پنجکر بکسر اول بروزن شکر  
 پارگاه و ایوان و صفه را گویند و خانه را نیز گفته اند که اطراف آن پیچره و شبکه باشد و بفتح اول هم آمده است و کز را نیز  
 گویند که بنازی ذب خوانند پچل بفتح اول و ثانی بروزن کچل شخصی را گویند که پوسته لباس خود را ضایع کند و چرکن و  
 ملوث گرداند پچوالک با و او بروزن افلاک ترجازا گویند و آن شخصی باشد که لغت زبان را بزبان دیگر بیان کند و بعضی گویند  
 بمعنی ترخه است نه ترجمان پچوک بفتح اول و ضم ثانی و سکون ثالث و ظهورها بمعنی آخره پچوالک است که ترجمه باشد  
 بیان ششمی برای فارسی با خای نقطه در شتمل بر بیست و سه لغت  
 پنج بفتح اول و سکون ثانی بمعنی خوش و پد باشد و پکر آن بمعنی پد و خوش و خوش باشد و آنرا بعره پنج پنج خوانند  
 و طوبی لک و مرجبات هم گویند و بمعنی پهلو هم آمده است همچنانکه گویند چهار پنج است یعنی چهار پهلو است و یکسر اول  
 کلمه ایست که صک و کوب را بدان برانند و دور کنند و با بمعنی بفتح اول هم درستست چد با مطلع قافیه کرده اند پنج پنج بکسر  
 اول و یای فارسی آنست که شخصی انگشتان خود را در زیر بغل دیگری بنوعی حرکت دهد که آن شخص بماند افتد پنجت



بضم اول و سکون ثانی و فوقانی ماضی میختن است و لکن را گویند مطلقا خواه اسب بر کسی زند و خواه آدم و حیوانات دیگر  
و بفتح اول یعنی پهن و میختن باشد مثل آنکه چیزی در زیر پای آدمی یا حیوان دیگر یا در زیر چیزی دیگر پهن شده باشد گو  
میختن شده و پهن گردیده **میختر جوش** بضم اول و جیم برون کهنه پوش شرابی را گویند که آنرا باد وانی چند جوش  
باشند و آن چنانست که شیره انکور تقیس را با گوشت بره فرید در دیکت کنند و باقی او بریزند و گوشت در یکسکتند و در آن  
اندازند و میجوشانند تا گوشت مهرباشد بعد از آن صاف کرده بنوشند **میختر خون** بضم اول و خا و وا معد و ل و ر کا  
ببنقطه ساکن کدا و کدانی کنند را گویند و معنی داماد هم آمده و او را میختره خوانند گویند **میختر کاو** بضم اول و کاف  
بالف کشیده و بواورده داروی چند است که در آب جوشانند و بدن بیمار را بدان بشویند و آنرا بجریه بطول خوانند **میختر**  
بفتح اول و سکون ثانی و جیم فارسی معنی میختر و پهن باشد **میختری** برون فرسوده یعنی کوفته شد و پهن گردید  
**میختری** برون فرسوده یعنی کوفته شد و پهن گردیده باشد **میختریدن** برون میختریدن یعنی کوفته شدن و پهن گردیدن  
**میختریده** برون فهمیده یعنی میخترده باشد که کوفته شده و پهن گردیده است **میختر** بفتح اول و سکون ثانی و سین بنقطه  
معنی گذاش و کاهش بدن و تافتن دل باشد از غم و غصه چیزی و کداختن موم و پیر و روغن را نیز گفته اند از حرارت آتش یا  
آفتاب و پزمرده شدن چیز را نیز گویند و مزروع بی آب حاصل آمده و هر چیز ناقص را هم گفته اند و پوستی که از حرارت آتش  
چین شده باشد و معنی عشوه و خرام نیز آمده است **میختران** برون مستأثر مرده شده و کداخته گردیده و فرام آمده  
را گویند از غم و درددل و معنی عشوه کنان و خرامان هم آمده است **میخترین** برون نقشینه معنی اول میختران باشد که  
پزمرده شده و فرام آمده است **میختر** بفتح اول و سکون ثانی و شین نقطه دار معنی میختر و میختر است و معنی سینه  
هم گفته اند که نقیض سخت باشد و پزمرده بی آبرایز گویند **میختر** بفتح اول و سکون ثانی و ثالت بالف کشیده معنی مقنا  
و در بیخ باشد و مضایقه نمودن و در بیخ داشتن را گویند **میختری** برون مقصود یعنی کوفته شد و پهن گردید **میختری**  
بروزن محوره معنی کوفته شد و پهن گردیده باشد **میخترید** برون میخترید یعنی کوفته شد و پهن گردید **میخترید**  
بروزن فهمیده کوفته شدن و پهن گردیدن چیزی باشد **میخترید** برون فهمیده کوفته شد و پهن گردید باشد  
**میختر چینی** بالام بروزن بسکوپه معنی میختر باشد و آن انگشتان را در زیر بغل کسی بچک در آوردن باشد یعنی آنکه  
که انگش را خنده کرد **میختر چینی** بالام بروزن زنگیچر معنی میختر است که زیر بغل کسی را خاریدن باشد یعنی آنکه  
طبعی بیار **میختر** فارسی **بای ل** **میختر** بری **لغت** **بک**  
بکر اول و سکون ثانی مخفف پد باشد و بفتح اول درختی را گویند که هرگز بازند و بضم اول چوب پوسیده باشد  
که آتش کپره کنند **پد** بضم اول و بای فارسی بروزن پرد و معنی خف باشد که آتش کپره است و بجز حرارت  
گویند **پد** آرام بارای قرشت بروزن اسلام معنی آراستند و نیکو و خوش و عزم باشد و جای خواب و آرام را نیز گویند  
و معنی همیشه و دائم و پاینده هم هست **پد** **میختر** بسکون خای نقطه دار بروزن برجسته عکس را ند و هناك را  
گویند **پد** **میختر** بروزن تبرزه طعای باشد که آنرا در رومال بندند و از چائی میانی برند و آنرا زله گویند و معنی  
و بهره هم آمده است و بعضی گویند هر چیز که در رومال و لنگی بسته شده باشد چه آن رومال بسته را مجموع پد و زله خوانند  
**پد** **میختر** بروزن فرسوده معنی سلامت باشد و معنی وداع نیز آمده است **پد** **میختر** بروزن صندره معنی **میختر** **پد** **میختر**



بفتح اول بروزن خراشیده یعنی بر باد داده و پریشان شده و بنمود گردیده باشد **پراگند** با کاف فارسی بروزن دماوند مخ  
 پراگند است یعنی متفرق ساخت و پریشان کرد چه پراگندن یعنی متفرق ساختن و پریشان کردن باشد **پراگنده** بروزن سزا  
 پریشان و متفرق کرده و پاشیده شده را گویند **پراگند** بفتح اول و ضم کاف و سکون و او و ظهورها آن روی کوه و آن طرف  
 و آنجا کوه را گویند و بعضی طرفی از کوه را گفته اند که همچو باشد آب از آنجا روان شود **پراگند** بفتح اول و لام و سکون کاف  
 فولاد جوهر دارد را گویند عموماً و تیغ و شمشیر را خصوصاً **پراگند** بضم اول و فتح قاف یعنی پیمان بر شد و کتابه از اینکه  
 زندگانی با خرد رسید **پراگند** بفتح اول و لام بکون حرف آخر که خای نقطه دارد باشد بروزن چوب انداز تجماع و سختی آن را گویند پس  
**انداختن** کتابه از عاجز شدن و زبون گردیدن و فرو ماندن باشد و بمعنی پریشان کردن و تولد کردن جانوران پرنده و پر پره  
 کردن یعنی خوردن پرور کردن از معدده و او را بترکی او خشی گویند و آن دلیل هضم شدن طعم و پاک گردیدن معده است  
 و بمعنی مجرد کشتن و نشاط کردن هم هست **پراگند** بروزن زمانه نام شهری و مدینه است نام معلوم **پراگند** بروزن  
 در این کتابه از تعریف کردن باشد **پراگند** با و او بروزن برادر نیز بر و نیز رو پرنده را گویند **پراگند** بروزن  
 زراوند چوب کنده باشد که در پس دریا نند تا در کشته نشود **پراگند** با هم ساکن در آخر بروزن فراهان  
 نامیست پارسی باستانی و معرب آن ابراهیمست و نام جهودی بوده در نهایت سامان و تجمل در زمانه پیرام کور و بهرام  
 ساما و او را تمام بسفانی کنیت نام بخشید **پراگند** بروزن هر بار خانه تابستان را گویند **پراگند** بروزن انکاره یعنی  
 پراگند است که خانه تابستانی باشد **پراگند** بروزن هر سال یعنی پراگند است که خانه تابستانی باشد چه در بار  
 رای بنقطه و لام بهم تبدیل می یابند چنانکه در فائده چهارم گذشت **پراگند** بروزن هر ساله یعنی پراگند است که خانه  
 تابستانی باشد **پراگند** اول و سکون ثانی و بای فارسی بالف کشیده و فتح بای عطی جانور است که آنرا از کوه پاره  
 میگویند و بعره شبست خوانند و بعضی گویند جانور کیست پر دست و پا که عوام آنرا خردا میگویند **پراگند** بروزن  
 با بای ایجد و رای قرشت و نون بالف کشیده و او و و شین نقطه دار و حرکت نام معلوم لفظی است بمعنی آن که عر با آنرا فلک  
 پس بفتح بای فارسی بروزن غرغره فلور کوچک بسیار تنگ بغایت ریزه را گویند **پراگند** بفتح بای فارسی و ها بروزن نتر  
 رستی باشد که آنرا خرد میگویند و بعره بقله الحقا و فرخ خوانند بسبب آنکه پوسته در سرهای راه و کندا بهار وید و استقام  
 آن غشی را زایل کند و منع احتلام نماید و بسکون ماهم گفته اند و معرب آن فریقین بروزن نعلین باشد پس **پراگند** بکسر بای فارسی  
 بروزن رنگین ماه پروین را گویند و بعره جید و او خوانند **پراگند** با تانای قرشت بروزن مهتاب یعنی انداختن باشد و تو  
 از نیر هم هست که آنرا بسیار در توان انداختن **پراگند** بروزن بغداد یا کتابه از تیر انداز است **پراگند** بروزن فرهاد  
 غبیت و سخن چینی را گویند **پراگند** بروزن فرداش نام ولایتی است از ترکستان **پراگند** بفتح اول و ثالث و سکون ثانی  
 و او فروغ و عکس و روشنائی و شعاع را گویند و آن از جری نورانی ظاهر میشود و الا بذاته وجودی ندارد و بمعنی آسب  
 هم بنظر آمده است **پراگند** بفتح اول و جیم فارسی بروزن مرهم چیزی باشد سیاه و مدود که بر کردن نوزه و علم بندند و قطاس یا  
 نیز گفته اند و آن دم نوعی از کاه و بگری باشد که بر کردن است با بندند و بعضی آن کاه را نیز پرچم خوانند و گویند نوعی از کاه و گوی  
 و در کوهها ما بین ملک خطا و هندوستان میباشد و غرغره و هانست و بمعنی کاکل است و با بای ایجد نیز گفته اند **پراگند**  
 بروزن پروین حصاری باشد که از خار و خلا شد و شاخ درختان برود باغ و فالیز و کشت زار سازند و چون سرتیز و غازی یا



نیز گویند که بر سر نهادن بوارها نصب کنند و محکم کردن چیزی باشد در چیزی مانند مینی که بر تخته زنند و دنباله آنرا از جانب دیگر  
 خم دهند و محکم کنند **پس خاش** باخای نقطه دار بر وزن فرداش بمعنی خصومت و جنگ و جدال باشد و آنرا بر پی و خاک گویند  
 و خصومت زبانی را هم گفته اند **پس خاخوس** باخای نقطه دار و او معدوله بر وزن پرداز که شجاع و جنگجوی و جنگ آور  
 باشد و بجذف و او معدوله هم آمده است بمعنی خرید کننده و خریدار جنگ **پس خخ** بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و بیهم قاری  
 کفیل و ساغری اسب و استر و امثال باشد **پس خخش** بر وزن بدخش بمعنی پرچ است که ساغری و کفیل اسب و استر و غیره  
**پس خوق** بفتح ثالث بر وزن پرتو جایی باشد که در کبج خانه سازند و پراز غله کتد و پراستن درختان را نیز گویند یعنی بریدن  
 شاخهای زیادتی آنرا تا باندام نشود و نما کنند **پس خپند** بر وزن فهمیده بمعنی رمز و ایما و اشارت باشد **پس خرخ** بفتح  
 اول و ثانی و سکون دال یعنی پرواز کند و بسکون ثانی بمعنی لای و تدجامة و کاغذ باشد چنانکه گویند یک پره رد و پره یعنی  
 یک لای و در لای یا یک تهر و تهر بمعنی خواب هم آمده است مانند خواب مغل نه خوابی که در مقابل بیداریست و بضم  
 اول و فتح ثانی یعنی پر شود و مملو گردد و بضم اول و سکون ثانی بزبان اهل کبلان پل رودخانه و جوی آب باشد و یکسر  
 و فتح ثانی بمعنی گردد باشد که مشتق از **کردیدن** است **پس خل** بر وزن و معنی فردا باشد که در عربی غد گویند **پس خل**  
 بر وزن افزاخت ماضی خالی کردن و فارغ کشتن باشد یعنی خالی کرد و فارغ کشتن و ماضی آراستن و جلادادن و در ساختن  
 و مرتب گردانیدن هم هست یعنی آراست و جلاداد و در ساختن و مرتب گردانیدن و نقاشان و غیر ایشان پرداز و مصنوعات  
 خود را گویند و گاهی در تقیح و تخمین کسی هم استعمال کتد چنانکه گویند دیدی و شنیدی که چه پرداخت **پس خل ختن**  
 بر وزن سواختن بمعنی فارغ کشتن از علائق و برداشتن و رفع نمودن و باخر رسیده و تمام شدن و ترک دادن باشد و معنی آراستن  
 و مشغول شدن و توجه نمودن و مقید گردیدن و یا کسی در ساختن و برانگیزتن هم آمده است و نواختن ساز و خواندن نغمه و گرفتن  
 و ربودن و جلادادن و مرتب گردانیدن را نیز گویند که مجموع شاترده معنی بوده باشد **پس خل خند** بر وزن افزاخت بمعنی خالی  
 کتد و فارغ شده از جمیع علائق و عواقب باشد و بمعنی ساختن و مشغول گردیده و انگیزتن و ترک داده و دور کرده  
 و جلاداده و صیقل کرده هم آمده است **پس خل اس** بر وزن گریاس بمعنی پرداختن باشد و بمعنی پاشیدن یعنی ثبات داشتن  
 و بسیار ماندن هم آمده است **پس خل ال** بر وزن و معنی پرکال است که آلت دآپره کشیدن باشد **پس خل خت**  
 بفتح ثالث بر وزن سرخست مخفف پرداختن است بمعنی خالی کرد و فارغ شده و آراست و جلاداد و مرتب گردانیدن و در ساختن  
**پس خل ختن** بر وزن برجستن مخفف پرداختن است که بمعنی فارغ کشتن و برداشتن و تمام شدن و آراستن و مشغول  
 گردیدن و جلادادن و غیره باشد **پس خل خند** بر وزن هر هفتد مخفف پرداختن است که بمعنی فارغ شده باشد از جمیع  
 علائق و عواقب و آراست و ساختن و مشغول گردیده و جلاداده و صیقل زده را نیز گویند **پس خل ک** بر وزن مردک بمعنی کف  
 و چپتان باشد **پس خل کی** بر وزن بند کی هر چیز پوشیده را گویند عموماً و زنان و دختران و اهل حرم را گویند خصوصاً  
 و بر پی مخدیره و مستوره خوانند و حاجب و پرده دار را نیز گفته اند و معنی ترکیبی این لغت در پرده و مستور بودنست چه پرده  
 بمعنی حجاب و کی بمعنی بودن باشد همچو بند کی و شرمند کی بمعنی بنده بودن و شرمنده بودن **پس خل کی** بر وزن بفتح رای بی  
 نقطه و سکون زای بی نقطه دار کنایه از شراب انگوری باشد **پس خل کی هفت** کنایه از چهار عالم و دنیا است **پس خل**  
 بضم اول بر وزن مشکل کنایه از شجاع و بهادر و دلآورد و جوان مرد و معنی باشد **پس خل** بفتح اول بر وزن ارده معروفست که گجاء

کرباسی باشد و بمعنی لای و تدریج آمده است چنانکه گویند پرده پرده یعنی لای لای و تدریج و کتابه از آسمان و حجاب تقرب است  
**پریه** از **اهریمنی** بمعنی حجاب شیطانی و نفوس شریره انسانی است و آنرا پرده مکدر هم میگویند **پریه** بر  
 گرفتن کتابه از ظاهر ساختن و نمودن و پیشتر می روی کردن باشد **پریه** **چغانر** بغض چم فارسی و غیر نقطه دار  
 بالف کشیده و نون مفتوح نام پرده ایست از موسیقی **پریه** **خرم** بضم خای نقطه دار و فتح رای ببنقطه مشدد و سکون هم  
 نام پرده ایست از موسیقی **پریه** **خاهن** کتابه از آسمانست و خاهن سنگ تیره رنگ سخت را گویند **پریه**  
**درفک** کتابه از ماه است که قمر باشد **پریه** **دخانی** کتابه از شب تیره و تاریک باشد **پریه** **دین**  
 نام پرده ایست از موسیقی و کتابه از آسمانست **پریه** **زجاجی** کتابه از آسمانست و کتابه از شب تاریک و  
 ابرسیاه نیز هست **پریه** **زنبوری** نام پرده ایست از موسیقی **پریه** **زنبوری** کتابه از آسمان است **پریه**  
**شناسان** مطربان و نوازندگان را گویند و کتابه از عارفان و صاحبان فهم و فراست هم هست **پریه** **علی**  
**کرای** کتابه از آسمان چهارمست **پریه** **قنری** بضم قاف نام پرده ایست از موسیقی **پریه** **مکدر**  
 بنشدیدال اید کتابه از حجاب شیطانی و نفوس شریره انسانیست و فارسیا ارواح شریره را پرده **اهریمنی** و پرده **مکدر**  
 خوانند **پریه** **کشین** مستوره و خلوت نشین باشد و مردم که لان سرحد نشینانی را گویند که در تحت فرمان  
 سالاران باشند **پریه** **کشینان** یا **کشینان** کتابه از خلوت نشینان و محرمان اسرار و اولیای مستور و ملائکه آسمان  
 باشد **پریه** **نیلگون** کتابه از آسمانست **پریه** **هفت رنگ** کتابه از هفت آسمان باشد چه هر کدام  
 برنگیست چنانچه صاحب کعب الاحبار از توریه نقل میکند که آسمان اول از سنگ خارا است و دوم از فولاد و سیم از  
 مس و چهارم از نقره و پنجم از طلا و ششم از زبرجد و هفتم از یاقوت و هفتم از هفت جلیقه زمین و دنیا و عالم را نیز گویند  
**پریه** **یا قوت** نام پرده ایست از موسیقی **پریه** بضم اول و سکون ثانی و زای نقطه دار آن باشد که بر روی سفر  
 و در بکر نشینها بعد از پوشیدن بهم رسد و آنچه زنان بخود بپوشند و بپوشند و آن را نیز گویند **پریه** **تارک** بازای فارسی  
 وزن مردک بمعنی کرپتن و کربیم نمودن باشد **پریه** **تارک** بر وزن هرزه شیاف را گویند که عوام شاف خوانند و بضم اول پرنزی  
 باشد که بر روی سفر است و جامه ابریشم و امثال آن بهم میرسد **پریه** **تارک** بضم اول و سکون ثانی و ثالث بختانی سیده  
 روا و مفتوح بنون و دال امیده زده بمعنی صریح باشد که در مقابل رمز و ایمانست **پریه** **تارک** بضم اول بر وزن درس پرده را  
 گویند که بر روی چیزها پوشند و از جاها آویزند **پریه** **تارک** بضم اول و سکون ثانی و سین ببنقطه بالف کشیده خبر گیرنده و پرسنده را  
 گویند **پریه** **تارک** بضم اول و ثانی بر وزن الت پرسنده و پرستار باشد و شخصی را نیز گویند که در وهم و پندار خود یعنی **تارک**  
 خیال خود مانده باشد **پریه** **تارک** بر وزن طلبکار غلام و کتیز و خدمتکار و خادم و فرمان بردار و مطیع و منقاد باشد و **تارک**  
 و عبادت کشته را نیز گویند **پریه** **تارک** **خیال** کتابه از شعرا و صاحبان نظم و نثر باشد **پریه** **تارک** بضم رابع و سکون  
 شین قرشت طاعت و عبادت را گویند و خدمتکاری و بیمار داری را نیز گفته اند که خدمت بیمار کردن باشد **پریه** **تارک**  
 بکسر اول و ثانی و سکون ثالث و ضم رابع و کاف ساکن نام پرنده ایست که پشت و دم او سیاه و سپند اش سفید و منقارش سرخ  
 میباشد و در سقف خانهها آشیان میکند و او را **تارک** میگویند **پریه** **تارک** **خیال** کتابه از شاعر و منشی باشد  
 و پرسنده خیال هم آمده است که مجذوف فوقانی باشد **پریه** **تارک** بکسر اول و ثانی و سکون ثالث و ضم فوقانی و او ساکن بضم



پرستک است که خطاف باشد و بعضی گویند پرستو و طواغیت که آن خطاف کوهی باشد پس **پرستوک** لبکون کاف بمعنی  
 پرستو است که خطاف باشد گویند اگر بچه اول پرستوک را بگیرند و قنبره ماه در افزونی بود و شکم او را بشکافند و دستک ریزه از  
 شکم او برآید یکی بگزینک و دیگری الوان چون در پوست کوساله بزرگوهی بچند پیش از آنکه کود و خاک بران نشیند و بر بازوی مربع  
 بندند یا بر گردنش آویزند و سرخ از او زایل شود و گویند اگر در پرستوک بگردد یکی زرد یکی ماده و سرهای آنرا با آتش بسوزانند و در شراب  
 ریزند هر کس زان شراب بخورد دست نکردد و اگر خون ایشان او را بخورد زان بد دهند شهوت ایشان منقطع گردد و بر پستان <sup>مرد</sup>  
 مالند نکند و که بزرگ شود و اگر سر کین او را در چشم کشند سفیدی که در چشم افتاده باشد ببرد و سر کین او را بازه روی خضاب رنگین  
 باشد و اگر سر کین او را بازه روی کاه و پامیزند و بر موی طلا کنند بی هنگام سفید نشود پس **پرستم** بکسر اول و ثانی بر وزن فرشت زنی  
 خدمتکار باشد و بفتح اول و ثانی پرستیده را گویند یعنی او را پرستند و ستایش کنند بمعنی همچو خدای تقم و بیاطل همچو پسر **پرستون**  
 بضم اول و ثالث و سکون ثانی و قاف جانور است که آنرا اسو گویند و بعربی این حرس خوانند اگر درون شکم او را نمک سود کرده  
 او را خشک سازند و در مثقال آن دفع باد سهوم کند پس **پرستم** بضم ثالث بر وزن کندم آرد ویرا گویند که بر خنجر باشند تا بر جانی  
 پنجسبد **پرستند** خیال بضم اول کنایه از شاعر و منشی باشد پس **پرستم** بفتح اول مخفف پارسه است که کدانی باشد  
 و بضم اول بمعنی پرسیدن و احوال بر گرفتن و بیدادت چهار رفتن باشد پس **پرستیان** بفتح ثالث بر وزن بهلوان گاهی است  
 که بر درخت بچند و آنرا بعربی عشقه گویند پس **پرستیان** بفتح اول و سکون ثانی و کسر ثالث و ثانی بالف کشیده و وارد  
 مضموم بشین قرشت زده نام گاههاست که خلاشته آن باریک و سیاه نام و برک آن سبز رنگ میباشد و بیشتر در کنار حوضها  
 میرود و آنرا بعربی شعر الجین و لجنه العمار خوانند و شکلی را نیز گویند از اشکال فلکی مشتمل بر بیست و نه ستاره بصورت مردی  
 بر پا ایستاده و سر غولی در دست آورده و آنرا اس الغول خوانند و کواکب آن در برج ثور است با اتفاق ارباب رصد و در زیجها  
 و کتاب صور کواکب با این معنی پرشارش نوشته اند با بای ایجد و بجای حرف ثالث شین قرشت و بجذف یای جعلی اصاعلم پس  
**پرستیان** بالف و نون بمعنی اول پرستیان است که گاهی باشد درانی اگر آنرا بسوزانند و بار و عن زینت و سرکه  
 بر سر کل مالند موی بر ویاند پس **پرستیدن** باشین نقطه دار بر وزن نهیند بمعنی بر باد دادن باشد پس **پرستیدن** باعین  
 نقطه دار بر وزن دروازه پنج دین و پر جانوران پرنده را گویند و آن بگوشت بدن آنها چسبیده است پس **پرستیدن** بفتح اول و غیر نقطه  
 دار و سکون ثانی مخفف پرغازه است که پنج دین پر جانوران پرنده باشد پس **پرستیدن** بفتح اول بر وزن معقول کندم و چونم کوفت و خرد شده  
 را گویند و آشی را نیز گفته اند که از آن پزند و حلوانی هم هست که آنرا افزوده خوانند پس **پرستیدن** بفتح اول بر وزن حمد و نه هر چیز  
 که زشت و نازیبا باشد **پرستک** بفتح اول و ثانی و سکون کاف ستاره سهیل را گویند و نام رودخانه هم هست و مطلق صلا  
 وند را نیز گفته اند و با این معنی بجای حرف اول تالی قرشت هم آمده است پس **پرستک** با کاف فارسی بر وزن سردار نام اقوامی  
 که بنایان و نقاشان بدان دایره کشند و معرب آن فرجار است و اشیای عالم را نیز گویند و بمعنی جمعیت و اسباب و سامان هم  
 آمده است و چنین و طوق کردن را نیز گویند پرکاره بر وزن همواره بمعنی پرکار است که اقرا دایره کشیدن و اشیای عالم باشد  
 و جنبی است از پارچه متعالی پس **پرستک** با کاف فارسی بر وزن کرباس بمعنی درهم آویختن و تلاش کردن باشد و نیز از علی  
 هند طلوع آفتاب را گویند پس **پرستک** بالام بر وزن و معنی پرکار است که اقرا دایره کشیدن و بمعنی سامان و  
 جمعیت و اشیای عالم هم آمده است پس **پرستک** بر وزن هر ساله بمعنی حصه و پاره و لخت باشد و پند و وصله را نیز گویند

که بر جامه دوزند و پارچه هم هست در اینجا مانند مثقالی پس کام با کاف تازی بروزن بد نام زه دان و پیرد از اسکویند  
 پس کان بفتح اول بروزن ارکان یعنی جمل باشد که در برابر علم است و آن ساکت بودن از جواب است بسبب عدم مش  
 بر کاشش بکسر و او برودن افزایش بریدن شاخه ها زیاد نیست از درخت انکور و درختان دیگر پس کس بفتح  
 اول و کاف تازی و سکون ثانی و رای قرشت یعنی انتظار و منتظر بودن و چشم براه داشته باشد و با کاف فارسی ملوک تری  
 بوده که ملوک پیشین در کردن می کرده اند و گاه بر کردن اسب می انداخته اند و محقق بر کار هم هست پس کس بفتح کاف  
 تازی بروزن پریم تا چیز شده و از کار رفته و بی کار افتاده را گویند پس کس بفتح کاف فارسی بروزن شرمند و محقق پراگند  
 باشد که پریشان و منفرد گردیده باشد و با کاف تازی کنایه از در ماند و عاجز شده باشد پس کس بفتح اول و کاف فارسی و نون  
 و سکون ثانی زمینی را گویند که از ان مال و خراج بگیرند و مرکب باشد از عطریات و بوها خوش و آزاد دهند و ستان از کج  
 گویند و در عریه دزیره خوانند و با بفتح کس کاف فارسی هم آمده است پس کولت با کاف فارسی بروزن مفلوک عمارت  
 عالی را گفته اند پس کس با هم بروزن کر باس یعنی اس و کاسه باشد که دست بر جامه سودنت و یعنی علم و دانستن و خلاصی  
 و بجات و یازیدن یعنی دراز کردن و غور بآیدن هم هست و یعنی پرداختن هم آمده است پس کس بروزن بد گاه افزاری باشد  
 حکاکان و در و در کران را که بدان مر و اید و دیگر جوهر و چوب و تخم سوراخ کنند و بگریه منقب خوانند پس کس بفتح کس  
 نقطه دار بروزن صف کشیده مخالف و خود رای را گویند و فرزندی را نیز گفته اند که عاق و عاصی و مادر شده باشد پس کس  
 بروزن مرر یعنی انتظار و امید باشد و زنبور عسل را نیز گفته اند پس کس بکسر تانی معروف است و کنایه از هر چیز بسیار  
 تنگ و نازک باشد و نوعی از اسلحه است و گاهی بطریق استعاره شمشیر جوهر دار را گویند و جوهر شمشیر و فولاد جوهر دار را نیز  
 پر مکی میگویند و جنبی از جامه ابریشمی هم هست و نوعی از نواختن و خوانندگی را نیز گفته اند پس حق بروزن بد خو  
 یعنی پر مر باشد که انتظار و امید است و زنبور عسل را نیز گویند پس موش بفتح اول و آخر که تالی قرشت باشد بروزن فرو  
 یعنی چیز باشد که بگریه شئی گویند چنانکه گویند چه پر موشه میخواند یعنی چه چیز میخواند پس موش بروزن فرموده نام پسر  
 ساده شاه است پس موش بروزن فقور یعنی انتظار باشد و زنبور عسل را نیز گویند پس موش بفتح اول بروزن فرو  
 یعنی پر موش است که امید و انتظار و زنبور عسل باشد و بضم اول علف را گویند که سبزه خشک شده است پس موش  
 بروزن چلغوره یعنی پر موش است که انتظار و امید باشد و زنبور عسل را هم گفته اند و نام پسر ساده شاه نیز هست و با بضم  
 با زال نقطه دار هم آمده است و اصح این است بنا بر قاعده کلی پس موش بروزن کردن یعنی زینت و آرایش باشد پس موش  
 بفتح اول و ثالث و سکون ثانی یعنی پرمه است که اقرار سوراخ کردن چیزها باشد و بگریه منقب گویند و یعنی پرمه آمده است  
 که لخت و حصه و بهره باشد و بعضی با بضم اول گفته اند و بکسر اول کاهلی کردن در کارها باشد پس موش بکسر اول و  
 سکون ثانی و فتح هم و ما یعنی آخر پرمه است که تاخیر و کاهلی کردن در کارها باشد پس موش بضم اول و سکون ثانی و فتح  
 ثالث و سکون تحتانی نوعی از انکور باشد و بگریه انکور راغب گویند پس موش بفتح اول و سکون ثانی و کس ثالث و سکون  
 تحتانی مجهول و در مرضی باشد که انرا عوام سوزاک خوانند چه بوت بول کردن مجرای بول بسوزش در اید و بگریه حرقة البول  
 گویند پس موش بروزن چمن پر دین را گویند و آن چند ستاره است یکجا جمع شده در کوهها شور و بگریه نریا خوانندش و نام ترکی  
 از منازل فرم هست و یعنی دیروز هم گفته اند که روز گذشته باشد پس موش بروزن رعنا و میا منقش لطیف و نازک را گویند پس نازک

بضم اول و سکون ثانی و نون بالف کشیده و بکاف آیدم جوان و اول عمر را گویند و نام طایفه هم هست از ترکان پس پنج بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم غله باشد شبیه بکندم لیکن از کندیم بار یک تر و ضعیف تر است پس نل بروزن کنند بافتن ابروی و حریر ساره را گویند و پریشان منقش را نیز گفته اند و بمعنی زین پوش هم آمده است و بمعنی پروین هم هست که ستاره ها که کوه ها نور باشد و تیغ و شمشیر و جوهر تیغ و شمشیر و امثال آنرا نیز گویند و بمعنی چهار صحرائی هم هست و تیغ و فرز را هم گفته اند و آن سبزه نوریست باشد که دو آب آنرا بر غبت تمام خورند پس نلخ بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و وال بنقطه بالف کشیده و بجای نقطه دوازده نهج و مخنیان را گویند پس نل و نر بفتح اول و ثانی و واد بروزن حسن ساغر تیغ و شمشیر جوهر واد را گویند پس نلک بفتح اول و ثانی و رابع و سکون ثالث و کاف پشند و کوه کوچک را گویند که در میان صحرا واقع شده باشد پس نل و ل و اس و واد و بالف کشیده و برای بنقطه زره بمعنی شب روز گذشته باشد که پری شبست و آنرا بر چه بار خد اولی خوانند پس نل و نر با و ا و ا و اول بروزن کفن پوش بمعنی پرند و راست که شب روز گذشته باشد یعنی پریشب چه شب گذشته را دوش میگویند و بر چه بار خد اولی خوانند یعنی پیش از دوش چه بار خد بمعنی دوش است و اولی بمعنی پیش پس نل و نر بروزن نمد زین هر چه که از حریر ساره نلک بکسر اول و فتح ثانی و سکون نون و کاف فارسی فروغ و برق شمشیر و تیغ جوهر واد را گویند و بر چه نرند خوانند بکسر فار و اسکو نون و وال ایجد و بکسر اول و ثانی بر نر را گویند و آن نوعی از فلز است پس نل و نر بروزن بد گوئیای منقش در نهایت لطافت و ترا را گویند پس نل و نر بروزن بمعنی پر نواست که در میان منقش بسیار لطیف باشد پس نه های ن کنایه از بیرون کردن باشد کنایه از جانی و دفع نمودن و آواره ساختن و از سر خود بلطایف الحیل و آ کردن پس نیان بروزن مخنیان حریر و دیباچه چینی منقش در نهایت لطافت و تراکت را گویند و بعضی بابای امید آورده اند و گفته اند پوششی بوده که پادشاهان اندکم آنرا بنام نلک داشتند و در روزها جشن پوشیدند و گفتندی که این را جبرئیل از بهشت آورده است و بعضی گویند جامه نرزم رستم زال بوده که از پوست پلنگ دوخته بوده اند و شکل صد در صدی در آن مرقوم شده بوده است پس نیان خوی کنایه از خوشدل و نرم دل و خوشحال و خوشخوی و نرم خوی و صاحب دل باشد پس پنج بروزن نلخ نلخ سنک را گویند یعنی سنک مسطح هموار پس و بفتح اول و سکون ثانی و واد بمعنی پروین است و آن چند ستاره است در کوه ها نور پس و ل بفتح اول و سکون ثانی و واد بالف کشیده بمعنی طاقت و آرام و صبر باشد و بمعنی توجیه و التفات و رغبت و میل هم هست و نر و نر و نر و نر و نر را نیز گویند و بمعنی داشتن و فراغت و پرداخت و پرورش و پروراز هم آمده است پس و ل بروزن خروار جانوری باشد که آنرا در جا خوی بندند و خوراک لایق دهند تا فریب شود و خانه تا بستانی و خانه یاد گیر واد را نیز گویند یعنی اطراف آن تمام پنجه داشته باشد و خانه را نیز گویند که بر بالای خانه دیگر ساخته باشند و اطراف آن باز باشد و بمعنی کچینه هم آمده است و نلخ هائی را گویند که سقف خانه را بدان پوشند و بول و پیشاب بهار را نیز گویند که پیش طیب بر نل پس و ل بروزن انکاره بمعنی پرور است که خانه تا بستانی و بالا خانه و کچینه و نلخ هائی خانه پوشیدن باشد و بمعنی خود سوز و قارونه هم آورده اند و نلخ شده و فریز آمده است و بر چه مسمن گویند پس و ل بروزن شهباز معروفست که از پریدن باشد و بمعنی نلخ هائی است و آن زری باشد که بر فراز این پادشاهان باشند و بمعنی نور و پر نور و بستانی هم آمده است و نلخ و نلخ هائی مرغان باشد و چون بهائی را نیز گویند که هر یک بمقدار شده و جب طول که چینه پوشیدن خانه بر بالای چو بجا بزرگ نزدیک بهم بچینند و بوبر با بر روی آن بود یا پوشند و خالک بزر بوبر یا بزرند و نر و محققین سیر بود از جانب ناسوت بشریت بجانب لاهوت حقیقت پس و ل نر



بروزن خیازه توشه و طعامی را گویند که در سیر و شکار و سفر همراه بر دارند و یا از دنبال بیاورند و در مندر اینز گویند که **دیز**  
از پیش عروس ریزند و جای آتش بر آنها زند و آتشی که پیش پیش عروس از روزند و آتشی که نارسید و گویک عروس را بداماد سپردند  
باز و ختندی و دامن عروس و داماد را بهم بسته بر گردان آتش طوف فرمودندی و بمعنی عیش و خرمی هم آمده است و در حق نقره و  
طلای را را نیز گویند که آنرا بجهت نثار ریزه ریزه کرده باشند چه شخصی که در دوق میسازد آنرا پروازه گویند و بعضی دوق  
طلا و نقره را گویند که نقاشان کار فرمایند و شاهد برین آنت که در شیراز شخصی که کسان میسازد یعنی دوق طلا و نقره را  
بر روی پوست بچپاند پروازه گویند و **اسد اعلم پس** و **اس** بروزن الماس بمعنی لامه باشد باشد که دست سون  
بر چربست و بمعنی دانستن هم هست و دراز کردن را نیز گویند و بمعنی خلاص و نجات و فراغ و پرداختن هم آمده است و ترس و بیم را  
نیز گفته اند پس **و اس سید** یعنی دست سود و لامه کرده بجهت تمیز درشتی و بزی پس **و اس سیدان** بروزن سرخاریدن  
معنی دست مالیدن و لامه کردن و ترسیدن و واهمه نمودن باشد پس **و اس سید** بروزن ترسانیده یعنی دست مالیده و  
لامه کرده بجهت تمیز درشتی و بزی پس **و اس** بروزن مروان نام شهر است نزدیک بغزین و چرخ ابریشم تا بر اینز گویند یعنی  
چرخ که ابریشم را بدان از پیل بر آورند و آن چرخ را بپای میگردانند پس **و اس فک** بروزن ایوانک نام جانور است که فریاد گنان  
پیش پیش شیر میرود تا جانوران دیگر آواز او را شنیده دانند که شیری آید و خود را بکناری کشند گویند پس مانده شیر را میخورد  
و گنایه از پیش رو لشکر هم هست و معرب آن فروانق است پس **و اس من** بروزن فرزانه معروفست و آن جانور کی باشد که در  
شبهها خود را بشعله شمع و چراغ زند و جانوری را نیز گفته اند که پیش پیش شیر فریاد گنان رود و جانوران دیگر را از آمدن شیر  
خبردار سازد و حکم و فرمان سلاطین را نیز گویند پس **و اس شتن** گنایه از زود وقوت و قدرت داشتن باشد پس **و اس پاک**  
بابای ناری بروزن سر و پای بمعنی تاب و طاقت و قدرت و توانایی باشد پس **و اس** بفتح اول و ضم ثانی و سکون ثالث و رای  
قرشت بروزن ضرر و بمعنی پیوند بود مطلقا خواه پیوند انسان با انسان و خواه درخت با درخت باشد و بفتح اول و سکون ثانی هم  
آمده است که بروزن زد کر باشد و فرادیز و سجات جامه را نیز گویند پس **و اس کار** معروف است جل شانز و گنایه از پادشاه  
نیز هست و او را پروردگار گویند و پرورنده هم گویند و بعربی رب النوع خوانند پس **و اس کتان** بروزن سر کردن معروفست  
و بمعنی پرستش و پرستیدن هم آمده است پس **و اس** بروزن سر زشت بمعنی پروردن و پرستش و پرستیدن باشد و  
گنایه از علم و حکمت هم هست چه پرورش آموز علم و حکمت آموز را گویند پس **و اس** **آموشگان** گنایه از اینبیا و  
اولیا و شعرا باشد پس **و اس** بروزن مسخره جانوری را گویند که در دوازده بسته فریده کرده باشند پس **و اس** بفتح اول و ثالث  
بروزن مرکز اصل و نسب و نژاد را گویند و بمعنی فرادیز و سجات جامه هم هست که بعربی عطف خوانند و گسترده را نیز گویند  
که فروش و فروش باشد و پینه و وصله **و اس** باشد که بر خرقه و جامه از رنگهای دیگر دوخته و جامه دو رنگ در هم بافته شده  
را هم گویند و او را شب اندروز نیز خوانند و بمعنی مرغ هم آمده و آن نوعی از سبزه باشد در نهایت لطافت و طراوت و حلقه زدن  
لشکر را گویند از سواره و پیاده پس **و اس** بروزن شکن مخفف پر ویزن باشد که آرد پز است و هر چیز سوراخ سوراخ را گویند  
عومای پس **و اس** بفتح اول و ثالث و بانون مشد بروزن مکرمت خان مطلق است را گویند از هر چیزی که بوده باشد  
پس **و اس** بروزن خموش جوششی است که از اعضا آدمی بر می آید و آنرا بعربی ثبر گویند پس **و اس** بروزن اینز مخفف **و اس**  
باشد نزدیک بغزین و چرخ ابریشم را نیز گویند که آنرا بپای گردانند پس **و اس** بروزن فرزند نام منزه است از مضامین قوزین

و معنی مردم آمده است که لیس ساده باشد و بعضی معنی مرود پوشته اند که آن میوه است مشهور و هیچ یک شاهدند  
 و احد اهل پس و نیک لیسکون ثانی بروزن از نرند لسته قماش و استبارا گویند و بعضی لغافه قماش و  
 اسباب را گفته اند یعنی پارچه که قماش را بدان پیچند و بعضی موال مانند دی را گویند که دهن آن از پهلوی آن باشد و در  
 استاران بر از اسباب دکان خود را نهند و بار بیما نمانند و بضم ثانی و سکون ثالث و رابع هم آمده است پس و یغ  
 و ثالث بروزن مرده هر چیز که در ناخن و تاراج و جنک و شنجون از دشمن بدست آید و معنی چادر شب هم آمده است و  
 پروین را نیز گویند و آن چند ستاره است در کوهان ثور **پس و نیک** باهای هوز بروزن خرکان معنی ظاهر و آشکارا  
 باشد پس و نیک باهای مجهول بروزن شبید نیز معنی مغرور و منصور و عزیز و گرامی باشد و بزبان پهلوی باهای  
 گویند و لقب پسرانوشیروان هم هست و چون او ماهی بسیار دوست میداشت بدین سبب او را پرویز میگفتند و مخفف پرویز است  
 و آن آتی باشد که بدان آرد و شکر و امثال آن بزنند و بعضی گویند آتی است مخصوص شکر بختن و بختن را نیز گویند و پروین را  
 هم گفته اند و آن ستاره چند است در کوهان ثور و معنی هست و سخاوت و خوش رفتاری و جلوه کردن هم آمده است پس و نیک  
**فالت** کنایه از خورشید است پس و نیک بروزن که دیدن آتی باشد که بدان آرد و شکر و ادویه حاره کوفته و امثال آن  
 بزنند پس و نیک باهای مجهول بروزن درویش تقصیر و کاهلی در کارها کردن باشد پس و نیک بروزن تضییع چند ستاره  
 کوچک باشد یکجا جمع شده در کوهان ثور و آنرا بجزی ثریا خوانند و نام منزلیست از جمله بیست و هشت منزل قمر و بعضی گویند  
 این ستاره هادینه جل است نه کوهان ثور و اول اصح است پس و نیک بفتح اول و ثانی مشدد حلقه زدن لشکر باشد از سواره و پیاده  
 بجهت شکار و غیره و خطی را نیز گویند که از سوار و پیاده کشیده شود و آنرا بجزی صف خوانند و دامن و طرف و کناره هر چیزی را  
 نیز گویند همچو پره بیابان و پره بینی و پره کوه و جزئی از قفل که بدان حکم شود و برک گاه را هم گفته اند و پره آسیار و دلاب و امثال  
 آن باشد و معنی پهلوی نیز بنظر آمده است که بجزی جنب خوانند پس و نیک بروزن دروازه خوب پوشیده و درکوی موخته  
 باشد که بر بالای سنگ چماق گذاشته حفاق بدان زنند تا آتش در آن افتد پس و نیک بروزن فرجام نامیست پارسی  
 باستانی و معرب آن براهم است پس و نیک بفتح ثالث و سکون خای نقطه دار بروزن برجستن معنی ادب کردن باشد  
 و بکسر ثالث هم آمده است پس و نیک بروزن فرموده سخن هموده را گویند و جامه که از تابش و حرارت آتش رنگ گردانیده  
 لبوختن نزدیک شده پس و نیک بروزن مجنون دایره و هر چیز میان خالی را گویند مانند چنبر و طوق و هاله ماه و  
 امثال آن پس و نیک بروزن انگشتن معنی ادب کردن باشد پس و نیک بروزن پرویز آنت که بجزی حذر و احتراز  
 میکنند و نزد محققین اجتناب از ماسوی الله نمودن باشد و معنی ترس و بیم و نگاه داشت خود از مضرت و معنی تقاضای هم  
 بنظر آمده است پس و نیک بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی معروفست که تقبض دیو باشد و مخفف پس و نیک که پر بروز  
 باشد که روز پیش دیر و است و مضارع مخاطب پریدن باشد و بضم اول معنی پر و عمل بودنت پس و نیک افسای  
 افسونگر باشد یعنی صاحب تسخیر و شخصی که از برای تسخیر جن افسون خواند پس و نیک بروزن در بجهت خرم را گویند و از آن  
 ریمان تا بند پس و نیک باخای نقطه دار و دو معدوله بروزن پریشان افسونگر و شخصی که تسخیر جن کرده باشد پس و نیک  
 بفتح اول بروزن خریدار کسی را گویند که جن داشته باشد و دختری که افسون کران چیزها بخوانند و بد و بد مند تا او برقص آید  
 و از ماضی و مستقبل چیز بگوید و دیوانه و مجنون را هم گفته اند و جا و مقام دیو را نیز گویند پس و نیک خفت بروزن همی گفت نام





که بر پی جیل خوانند و بکسر اول هم آمده است **پشوان** بکسر اول بروزن کرمانا یعنی افسرده و بی رونق و غناک و مخور و اندوهگین  
 باشد و یا یعنی بفتح اول و ضم ثانی اول هر دو آمده است و بضم اول بمعنی خواهش و آرزو هم گفته اند **پش مایس** بفتح اول بروزن  
 هسانا کاهوی است که فریدون را شیر مبداد و بکسر اول هم آمده است **پش مریخ** بکسر اول و ضم هم بروزن دل برده بمعنی **پشوان**  
 و افسرده و غناک و اندوهگین و بی رونق باشد و بمعنی روی بخشکی آورده و نیز مجیده و درهم کشیده شده هم هست **پش مریخ** بکسر  
 اول و رای قرشت بختانی رسیده و فتح دال بمعنی پژمرده باشد که غناک و اندوهگین و افسرده گردیده و بی رونق شده است  
**پش کن** بروزن و معنی زغراشت که ظلمت است باشد **پش نل** بروزن کند نوعی از برخت و آن گیاه است خود روی و خوش  
 بوی مانند اسفناج که داخل آتش کنند و آنرا بر پی متابری خوانند و بمعنی حنظل هم آمده است **پش واک** بروزن غناک آن است  
 که چون در کوه و کنبه با آواز بلند چیزی بگویند در جواب همان را بشنوند و آنرا بر پی صدا خوانند **پش واک** بروزن قبول کسی یا  
 و استخوان شتالک را گویند و پستان زنان را گویند و کلوز که طفلان بدان بازی کنند و بمعنی فندق هم هست و آن مغزی باشد  
 که بجزرند و معرب آن بندق است **پش واکش** بکسر اول بروزن نکوش بمعنی پژمرده و پریشان و درهم شده باشد **پش واکش**  
 بروزن نکوهید بمعنی پژمرده شد و آب و تاب در روی نماید **پش واکش** بکسر اول بروزن نکوهید پژمرده شدن و پژمردن  
 کردن و درهم آمیختن و پریشان گردیدن بود و بمعنی تداخل هم آمده است که درهم شدن باشد و یا بمعنی بفتح اول هم گفته اند و  
 نصیحت کردن و جستجو و باز پرس و تفحص نمودن را نیز گویند **پش واکش** بروزن نکوهید پژمرده شده و نرم گردیده شده و بی  
 آب و تاب شده و ابتر شده و نصیحت کرده شده و باز پرس کرده شده باشد **پش واکش** بروزن هموم فقیر و درویش و کدا  
 و خوار و بی اعتبار را گویند **پش واکش** با هم بروزن خوشان جمع پژوم است یعنی فقیران و درویشان و کدایان **پش واکش** بروزن  
 در بند چوبی باشد که در پس در گذارند تا در کشوده نکرده و چوب کاران را نیز گویند و گنایه از مردم پس در نشین و دیوت باشد و  
 یا بمعنی بفتح اول و ثانی هم آمده است **پش واکش** بکسر اول و ضم ثانی و سکون ها بمعنی تفحص و تجسس و باز جستن و بازخواست باشد  
 و جوینده و طالب و خواهنده را نیز گویند و امر یا بمعنی هم هست یعنی تفحص و تجسس بکن و بطلب و بجوای و پشت بلند و آستر تبا و مانند  
 آنرا نیز گویند **پش واکش** بروزن نکوش تفحص و جستجوی را گویند و بمعنی مصدر نیز آمده است که جستجو کردن باشد  
**پش واکش** بروزن فرزند کی بمعنی جستجو نمودن و خواستن **پش واکش** بروزن فرزند بمعنی باز پرس کنند  
 و تفحص نمایند باشد و حکیم و عاقل و خردمند و زیرک را نیز گویند **پش واکش** بروزن نکوهید ماضی پژمیدن است  
 یعنی تفحص و تجسس کرد و جستجو نمود **پش واکش** بروزن نکوهید ماضی پژمیدن است بمعنی تفحص و تجسس کرد و جستجو  
 نمود بمعنی تفحص و تجسس کردن و باز جستن و جستجو نمودن و خواستن باشد **پش واکش** بروزن نکوهید خردمند و عاقل  
 و زیرک و دانایا گویند **پش واکش** بفتح اول و ثانی و ثالث بختانی کشیده مردم فرمایند و از اول را گویند و بضم اول و ثانی هم باین  
 معنی آمده است **پش واکش** بروزن فروین بمعنی کثیف و چرکن باشد و کثیف شدن و چرکن داشتن را نیز گویند **پش واکش** بفتح اول  
 و ثانی و اخضای هازمین پشته پشته باشد و کتل و گریه را نیز گویند که بر پی عقبه خوانند و آستر جامه را نیز گفته اند و بکسر اول  
 و ضم ثانی و اظهارها مخفف پژوه است که بمعنی تفحص و تجسس و بازخواست باشد **پش واکش** بضم اول بروزن سلطان بمعنی  
 آرزو و خواهش دل و غبطه باشد و غبطه صفتی است در آدمی که چون چیز خوب پیش کسی ببیند خواهد که آنچه را مثل آنچه  
 او هم داشته باشد پی آنکه صاحب آنچه نقصانی برسد و مردم شود و آدمی را این صفت محمود است برخلاف حد که بر عکس

که برعکس این بود چه شود خواهد که آن چیز را اورداشته باشد و بجز از کسی نداشته باشد و صاحب آنچه می خورد هم بماند  
**بیانی و نری همی برای فارسی** بی نقطه مثل برسی و یک لغت و کتاب  
**پس** بضم اول و سکون ثانی مخفف پس است که در مقابل دختر باشد پس بروزن و معنی بسیار باشد و آن شهر است  
 ملک فارس و فارس است پس **پس** باجم فارسی بروزن مساکن بقیه مبهوه باشد که در باغها بعد از چندین میوه  
 جایمانده باشد **پس** بفتح اول و دال ایجد و ثانی بالف کشیده و سکون سبز عفت و تالی فرشت معنی نسبه  
 باشد یعنی امروز چیزی میزند و نسبت از پس از چند روز دیگر بدهند پس **پس** فکند کسی را گویند که در راه از رفقا بازمانده باشد  
 و معنی پس انداز و ذخیره و انداختن نیز آمده است پس **پس** فکند یعنی پس افتاده باشد که انداختن و ذخیره و پس انداز است  
 مطلقا خواه از اموال و اسباب بجهت ضروریات دنیوی و خواه از اعمال صالحه و طالحه بجهت تقوی و نقصان اخروی و معنی میراث  
 هم آمده است پس **پس** فکند چیزی از خرج یومینه خود نگاه داشتن و ذخیره کردن باشد و معنی میراث گذاشتن هم آمده  
 پس **پس** فکند و ثانی بالف کشیده و نون مکسور و فوقانی مفتوح بنون دیگر زده بلفظ زند و پازند یعنی افشاندن باشد  
 و یا بمعنی باضافه هائیز بنظر آمده است که پس هائیز باشد و پسائی و پهاننی بمعنی انشام و پسائید و پس هائیز یعنی پیشانید  
 پس **پس** فکند بروزن رسانیدن آب دادن باغ و زراعت را گویند پس **پس** فکند با او بروزن و معنی پس افکند  
 که ذخیره و پس انداز باشد پس **پس** فکند بروزن دماوند قافیه شعر را گویند همچو چار و نکار و چهار **پس** فکند بروزن  
 رسانیدن معنی دست مالیدن و لاسه کردن باشد و معنی مستی کردن هم آمده است پس **پس** فکند بفتح اول و سکون ثانی  
 و فوقانی معروفست که نقیض بلند باشد و زمین هواری را نیز گویند و معنی خراب هم هست که در مقابل آباد است و کتاب از ترا  
 ضعیف و بخیل و دون هست باشد و نزد محققین آنکه نتواند بیال هست پر از عروج مدارج کالات حقانی یا مراتب دیگر  
 کند و بکسر اول هر آرد بر آگویند عموما آردی که کندم وجود نمود از ابریان کرده باشند خصوصا و آنرا بکسر سوپوق خوانند چه  
 سوپوق الشعیر آرد جو بریان کرده و سوپوق الخنطه آرد کندم بریان کرده را گویند و مرکبی باشد که بعضی از چله نشینان و فقیران و جو  
 هندوستان از جگر آهو و مغز بادام و امثال آن سازند که هرگاه مقدار پسته از آن بخورند تا چند روز محتاج بطعام نشوند و آن  
 اعلم **پس** فکند بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی بالف کشیده بر سرکاری رفتن که قبل از این شروع در آن شده باشد پس **پس** فکند  
 پس **پس** فکند بروزن هر جا هست بمعنی نسبه باشد و آن خریدن اسباب و اجناسی است که بعد از چند روز نسبت  
 بدهند پس **پس** فکند مای بریدن کتاب از حرص و شره و لطمه و عوقاشناسی و بجهت تقوی و سوپوقی ساختن باشد  
 پس **پس** فکند شکر نشان کتاب از لب و دهان معشوقست پس **پس** فکند بکسر ثانی کتاب از شخصی است که چون صاحب  
 دکان بر خیزد او بجای صاحب دکان بنشیند و کالای فروشد پس **پس** فکند خمر نری کتاب از گوشتن باشد پس **پس** فکند  
 کوی کتاب از پنهان کردن و ذخیره نهادن باشد پس **پس** فکند بارای فرشت و محتانی بجهت و وجه فارسی بروزن شیخ  
 پس **پس** فکند مردم سفله را گویند پس **پس** فکند کتاب از روگردانیدن بجهت آن باشد کسی را که محل طبیعت باشد بلکه  
 الجبل از سر و آردن پس **پس** فکند باشین نقطه دار بروزن بدنام بمعنی سمور باشد و آن طعام است که در ایام رمضان نزدیک  
 بصبح خوردند پس **پس** فکند باغبان نقطه دار و دال بی نقطه بروزن طبعه آماده و مهیا ساختن باشد پس **پس** فکند  
 کتاب از فراموش کردن باشد پس **پس** فکند بروزن سمند قبول کرده و پذیرفته باشد و قبول کننده را نیز گویند پس **پس** فکند

بضم اول و فتح دال بر وزن منخور مخفف پسرا ندر است که پسرن باشد از شوهر دیگر یا پس شوهر باشد از زن دیگر و بکسر اول بر وزن سکندر هم آمده است کپسند بر وزن دهند مخفف پسندیده باشد که بمعنی بر کزیده است کپسنگت بفتح اول و ثانی و کاف فارسی و سکون ثالث و کاف بمعنی ترک و زاله باشد کپسویک بر وزن بنوده بمعنی دست زده و دست رسیده و دست مالیده باشد و سوراخ کرده را نیز گویند کپسها تن با مایه موز و نون و نای قرشت بر وزن صفر اشکن بلغت زند و بازند بمعنی افتادن باشد و پیهائی بمعنی افتادن و پیهانید بمعنی بیفتانید بیاضی هری برای فارسی باشند نقطه در شتمل بر شصت لغت و کتابت کپش بفتح اول و سکون ثانی موی کردن و کاکل اسب را گویند و طره که بر سر و سنا و کر گذارند و قش معرب آنست و ناقص و فرومایه از هر چیز و شبیه و نظیر و مانند را نیز گفته اند و بضم اول جعد را گویند و آن پرند است نامبارک و بکسر اول مخفف پیش باشد کپشام بر وزن سلام هر چیز تیره رنگ را گویند کپشان بفتح اول بر وزن و معنی چشاندن و معنی چشازاد در بکفر هتک لفظ کفر نوشته بودند با دال نقطه دال و دو فر هتک دیگر کذب از ای نقطه دار و راه اصل کپشت بضم اول بر وزن مشت معروفست و بعربی ظاهر خوانند و پناه و پشینیان و بیرون هر چیز را نیز گویند و نام بلده اینست در نواحی نیشابور شتمل بر دو پست و پست و شش قریه و چون این بلده بمنزله شقی باشد نیشابور را بدین نام خوانند و نام قریه هم هست از ولایت بادغیس در خراسان و چیزی و محنت را نیز گویند کپشتان بر وزن رخساره مخفف پشتواره است و آن مقداری باشد از هر چیز که پیشت توان برداشت کپشت پا خا مردن کنا از شادن شدن و خوش آمدن و خوشحال گردیدن باشد کپشت پا زین کنا به از ترک دادن و اعراض نمودن و منهرم شدن باشد کپشت پای چیز و محنت را خوانند و گاهی بعنوان دشنام هم این لفظ را یکی بگویند کپشت کلبی یا کنا باشد که بر زبکران و باغبانان چیزی میهند و بر پشت بندند کپشت چمن کنا به از صحن چیز باشد کپشت کین کنا به از روی کردن ایندن باشد و در گردان شدن و گریختن کپشت کین بر وزن بردبار پشینیان را گویند و هر چیز که با رخساره باشد خصوصاً از جنس پوشیدنی کپشت کین است کین بدین و پشت دست بدنمان کز بدین کنا به از ندامت و پشیمانی و تا سف باشد کپشت کین و پشت دست بدنمان کندن بمعنی پشت دست کز بدین باشد که کنا به از ندامت و پشیمانی است کپشتک بضم اول بر وزن جفتک جامه کوتاهی را گویند که تا کمر گاه باشد و بیشتر مردم دارالروز پوشند و مرغی است که عارض است استر و خر میشود چنانکه دانهها بر دست و پای آنها بر می آید و پخت میشود و بسبب آن از رفتار باز میمانند و نوعی از بازی هم هست و آن چنان باشد که شخصی کف دستهای خود را بر زانو گذاشته خم شود تا دیگری از پشت او بجهت و بعضی گویند که پشتک آنست که کف دستها را بر زمین گذارند و پاها را بر هوا کرده براه روند کپشت کنگ بالام بر وزن جفت رنگ بمعنی هرده و ناقص و معیوب و بمعنی باشد و بمعنی پس افتاده هم بنظر آمده است کپشت مازم با هم بالف کشیده و فتح زای نقطه دار سلك استخوانها میباشند با گویند که بعربی صلب خوانند و کوشی را نیز گویند که در طرف درونی استخوان پشت میباشد کپشت ماهی بکسر ثالث بر وزن پر سیاهی کنا به از شب است که بعربی لیل خوانند کپشت مزخ مخفف پشت مازه است که سلك استخوان میباشند باشد کپشت موی که کنا به از روی برگردانیدن و ترک دادن باشد و در گردانیدن و گریختن کپشت موی بضم اول و ثالث و سکون ثانی و دال مجهول زبان افتاد را گویند و بفتح اول و دال معروف مرطبان سفالین باشد و معرب آن استونست کپشتوان بر وزن خشک پاره مقداری از هر چیز باشد که آنرا بر پشت توان برداشت کپشتوان بر وزن و معنی پشیمان باشد و آن چو بیاست که چمته



استحکام دیوار بکسر از یاد دیوار و سر دیگر آن بر زمین نصب کنند و چوب پشت در را نیز بکوبند و بمعنی پشت و پناه و جانب دار و ممد و معان  
 هم آمده است کِشْتی بضم اول و سکون ثانی و کسر ثالث و سکون تخمائی جامد کوتاه را گویند که تا کرگاه باشد و آنرا بیشتر مردم  
 دارالمرز پوشند و ممد و معاون را نیز گفته اند کِشْت یا فتن کتابه از قوت یافتن باشد کِشْتی بان بابی ایجد بالف کشید  
 و بنون زده بمعنی پشتوان که پشت و پناه و معاونت و چوبی که بجهت استحکام بر دیوار نصب کنند کِشْتی بان با و اوردند  
 و معنی پشتی بانست که پشت و پناه باشد و چوبی که بر دیوار نصب کنند بجهت استحکام کِشْتک بفتح اول و ثانی و سکون کاف  
 شبم را گویند و بسکون ثانی بمعنی برابر کردن و موافق ساختن باشد و بمعنی در آویختن و عشق و عاشقی هم هست و جعل را نیز گویند  
 و آن جانور پشت که سر کین را کلوله سازد و چند را نیز گفته اند و آن پرنده است بنحوس مشهور و یا بمعنی باسین بی نقطه هم بنظر  
 آمده است و نام علقی است که اسب را بهم میرسد و بضم اول بلفظ ما و راه الزهر که پدید باشد و آن جانور است معروف که آنرا بجره  
 ستور خوانند و بسکون ثانی سر کین آهو و کوسفند و بز و اشتر و امثال آنرا گویند و بمعنی خوره و خمر و مرطبان هم آمده است و نام  
 دغنی نیز هست و بکسر اول و سکون ثانی قرع را گویند که شریکان در میا خود بجهت تقسیم اسباب و اشیاء بیندازند و شکل گویند  
 و آهو را نیز گفته اند کِشْکال بر وزن دسمال فصل باران هندوستان را گویند کِشْک بکسر اول و کاف و سکون ثانی و کاف  
 قرشت بمعنی پشت است که سر کین کوسفند و بز و آهو و شتر باشد کِشْک بکسر اول و ثالث و فتح رای قرشت بمعنی پشت است  
 که شکل کوسفند و امثال آن باشد کِشْک بکسر اول و ثالث و وزن اشکل معروفست که سر کین کوسفند و آهو باشد  
 کِشْک بفتح لام بمعنی شکل است که سر کین کوسفند و آهو و کج کلید از آنرا گویند کِشْک بکسر اول و لام بر وزن  
 کشید بمعنی بناخن و انکشت رخسار کِشْک بکسر اول بر وزن اشکم ایوان و بارگاه را گویند و بفتح اول نیز بهین معنی آمده است  
 کِشْک بکسر اول و ثانی و سکون لام در چیزی را گویند که بر یکدگر زنند تا صد اگند و بفتح اول و ثانی هم بنظر آمده است و بعضی گویند  
 دو چیز است که بایکدی بگریزند و بگریزند و یا بمعنی بجا حرف اول نون هم گفته اند کِشْک بضم اول و فتح لام بر وزن پرسنگ  
 قلعه را گویند که بر قلعه کوهی واقع شده باشد و بمعنی ناقص و هرزه و معیوب و بمعنی هم گفته اند و بفتح اول بر وزن خرچنگ بمعنی پراختن  
 و عقب مانده باشد و اقزاق را نیز گویند که بنایان بدان دیوار سوراخ کنند و پشتک پدر از استیاریا نیز پشتک میگفته اند کِشْک  
 بفتح اول و سکون ثانی و هم بالف کشیده و کاف فارسی مفتوح بنون و دال ایجد زده چیزی باشد که آنرا پریشم کنند و مابین پشت ستور  
 و تنک بار گذارند و پالان الاغ را نیز گفته اند کِشْک بضم اول و ثانی که عالی و مرتبه و دانشی ندارد و کسی را نیز گویند  
 که غیره و نقی نداشته باشد یعنی صاحب نفس و صاحب غیرت نباشد کِشْک بضم اول و ثانی که عالی و مرتبه و دانشی ندارد و کسی را نیز گویند  
 باشد و جدائی کردن را نیز گفته اند کِشْک بضم اول و ثانی که عالی و مرتبه و دانشی ندارد و کسی را نیز گویند  
 چمن نام موضعی است که میان پیران و پسند و طوس نوزد جنگ واقع شد و تورانیان فتح کردند و اکثر پیران کوفتند و در آن جنگ کشته  
 شدند و این جنگ را جنگ لادن و جنگ پشن گویند و محقق پشتک هم هست که نام پدر از استیاریا باشد کِشْک بکسر اول و فتح تا  
 و سکون نون و هم مفتوح بذال نقطه دار زده یعنی آب و امثال آن پاشیده شود کِشْک بضم اول و ثانی که عالی و مرتبه و دانشی ندارد و کسی را نیز گویند  
 شومالان و جولا هکان با آن آهار بر نار افشانند کِشْک بضم اول و ثانی که عالی و مرتبه و دانشی ندارد و کسی را نیز گویند  
 پاشیده شده باشد کِشْک بضم اول و ثانی که عالی و مرتبه و دانشی ندارد و کسی را نیز گویند  
 و نام پدید منوچهر شاه و مپل آهنی را گویند دراز و سر نیز که بنایان بدان دیوار سوراخ کنند و بمعنی زنبور هم آمده است و آن کلبی

با نختن باشد که بر دوسران در چوب تعبیه کنند و بدان خشت و گل و خاک و امثال آن کشند و جفا و ستم و جور و محنت را نیز گفته اند  
 و ترشح آب و غیر آنرا نیز گویند و باین معنی بکسر اول و ثانی هم درست است پیشویم بضم اول بروزن قصور نفرین و دعا باشد و گویند  
 با سین بی نقطه هم آمده است پیشول بروزن اصول بمعنی پیشوراست که نفرین و دعا باشد پیشولیده با و از مجهول و لام  
 بروزن نکوهیده پریشان و ذولیده و پراکنده را گویند پیشتر بفتح اول و ثانی شده جانوریست معروف گویند چهل روز عمر  
 کند و بعضی گویند سه روز پیشد خانند با خای نقطه دار بالف کشیده و فتح نون نام درخت سده است که بعره شجر البق  
 خوانند پیشد خوری بفتح خای نقطه دار و سکون و او معد و لید و را و دال بی نقطه ریشی و جراحی باشد که بیشتر در ملک بلخ  
 بهرسد و در خوب شود و کان مردم اینکرا از کزیدن پشم بهم میرسد و آنرا بعره فرخه بلخی گویند پیشد کس با دال اجد بالف  
 کشیده و برای فرشت زده پشه خانند را گویند و آن درختی است که بعره شجره البق خوانند پیشد خال با غیر نقطه دار و لام  
 بروزن و معنی پشه دار است که شجره البق باشد پیشد کس بکسر اول و سکون تخانی مخفف پیشد است و آن بول ریزه کوچک بتا  
 تنک و نازک باشد که از مس یا برنج سازند و سکه بران زنند و خرج کنند پیشد بکسر اول بروزن ستر بول ریزه نازک بسیار  
 تنک را بچ را گویند پیشد بضم بروزن ستره بمعنی پیشد است که بول نازک بسیار تنک را بچ باشد و بعضی گویند زدی باشد و بعضی  
 گویند زدی باشد قلب و در نهایت نازکی و چیزی را نیز گویند از برنج و امثال آن در نهایت تنکی که مابین دست و تیغه کار در وصل کند  
 و فلوس ماهی را نیز گفته اند و چیزی باشد که برداشن خیمه و وزند و در پشم ابدان گذارند پیشد بضم بروزن نسیم مخفف پشمان باشد  
 و بمعنی پراکنده کی و جدائی هم آمده است پیشد شد بمعنی پیشد شدن باشد و بمعنی پراکنده کی و جدائی و در پند هم هست  
 و شناختن هم هست پیشد با تختانی مجهول بروزن آهین پسر بزرگ که قباد است و سهراب و لهراسب پسران اویند و بعضی  
 گویند پسر سیمین که قباد است بیان چهاری همی برای فامی باغین نقطه ای مشتمل بر سه  
 لغت فغام بضم اول بروزن دچار عجب و تکبر و خود ستانی را گویند فغام بفتح اول بروزن نماز چوبکی باشد  
 که در دکران در شکاف چوبی که شکافند گذارند و کفش روزان مابین کفش و قالب می نهند و در مؤبد القصد لا برای  
 بی نقطه بروزن هزار نوشته شده است پیشد بفتح اول و نون و سکون ثانی پله و پاینده زیند را گویند بیان نازی هم  
 ی برای فامی با کاف تازی مشتمل بر هفت لغت پک بفتح اول و سکون ثانی بی هنر و خود آرا  
 و خود پسند را گویند و باین معنی بضم اول هم گفته اند و هر یک از پله ها زرد بان را نیز گویند و بضم اول هر چیز گفته و نا هموار و  
 نازک اشیده را گویند و مرادف لك باشد چنانکه گویند لك و پک و مخفف هم هست که بمعنی همغز و بروج و میان نهی باشد و پک  
 و مطراق آهن کران را نیز گفته اند و نام بکطرف میول هم هست که آنرا عاشق گویند و بمعنی بر جستن و فرو جستن باشد و بکسر اول  
 بند انگشت دست و انگشت پای را گویند پکمال بفتح اول و میم بالف کشیده بروزن بد حال اقرار کفش کران باشد که بد  
 خط کشند و بعره محط گویند پکنند بروزن سمند بلغت ولایت خواندم ناز را گویند و بعره بی خیز خوانند پکنند بفتح  
 اول و نون و سکون ثانی مردم فریه کوتاه بالا را گویند پکول بفتح اول و ضم ثانی و سکون و او و کاف پک آهن کران باشد  
 و بعره مطراق خوانند و عرفه و جارجنه بالا خانند را نیز گفته اند و تکب گاه چوپن که بر کنار بام نصب کنند و آنرا بعره پجر خوانند  
 پکول بروزن قبول تالاری باشد که بر بالا خانند سازند پک و لک بضم اول و لام بروزن لك و پک معروفست که  
 کنده و درشت و نا هموار باشد و بفتح اول بمعنی تنک و پوی و کرد مردم بر آمدن باشد و پهنی و چیزهای پها حاصل و لا طایل را

نیز گویند و بمعنی آلات خانه هم هست و باین معنی بتقدم لك بر يك هم گفته اند و مشهور نیز این است **بیاض شاز و هم**  
**بای فایر سی با کاف فایر سی شمل بر پنج لغت و کنایت** بکثرت بفتح اول و سکون ثانی زن ناپیستا  
 را گویند و کلوله و بندتی که طفلان بدان بازی کنند و بمعنی کاوس نیز آمده است **پگاه** بروزن پناه سحر و صبح زود را گویند  
**پگوی** بفتح اول و ثانی بواور سیده و بیفتخانی زده بلفظ زنده و پازند مؤید و حکم و دانارا گویند **پکی** بفتح اول و ثانی  
 و ظهورها مخفف پگاه است که صبح باشد **پکین** بروزن بقیه بلفظ زنده و پازند از زن را گویند و آن غله است **مهر**  
**بیاض همدی بر ای فایر سی با لام مشمل بر سی و نزل لغت و کنایت** بکثرت بضم اول و سکون  
 ثانی طاقی باشد که بر رودخانه آب بندند و آنرا بر بچه تنطره خوانند و مخفف بول هم هست که عرب فلوس میگویند و بکسر اول  
 پاشند یا را گویند و اشکاک خیمه را نیز گفته اند و آن چوبکی باشد بمقدار چهار انگشت که در پیکار بر گران بندند و بدان  
 بالا و پائین خیمه را بهم وصل کنند و آن بمنزل کوی کریبان و نیکه کلاه باشد در خیمه و چوبکی را نیز گویند که طفلان ریشمانی  
 بر میان آن بندند و در کشتاکش آوردند تا صدف از آن ظاهر گردد و هر چیزی را که در پیکار بر گران بندند و در کشتاکش آوردند تا  
 صدا کند بل گویند و نیز چوبی است بمقدار یکوچوب یا کمتر و هر دو سر آنرا نیز کنند و بدان بازی کنند باین طریق که آنرا بر زمین گذارند  
 و چوبی دیگر بمقدار سه و چهار دست که بر آن زدند تا از زمین بلند شود و در وقت بر کشتن بر گران زدند تا دور رود  
 عرب آنرا فلک گویند و بفتح اول بمعنی برز باشد و آن زمینی است که چینه سبزی کاشتن یا چیزی دیگر میسازند و کنارها آنرا بلند  
 کنند **پلا مرک** بروزن تبارک جنسی از فولاد جوهر دار باشد و شمشیر و جوهر شمشیر را نیز گویند **پلاس** بروزن ماس معروض  
 که پشمینه بود سطر که در رویشان پوشند و پشمینه کستر دنی باشد یعنی جاچیم و بمعنی مکر و حیل دانستن هم آمده است و بر  
 مکار گویند **پلاس انداختن** کنایه از پریشان ساختن و پراکنده نمودن باشد **پلاسک** بروزن تبارک بمعنی طلاک  
 و نکت باشد **پلا لک** با لام بروزن و معنی پلا رکت که فولاد جوهر دار و تیغ و شمشیر صاحب جوهر باشد **پلا لکی** بفتح  
 اول بروزن همانی اسب گمراه و تند رو را گویند **پلیل** بابای فارسی بروزن و معنی فلغل است که ادرینه گرم باشد و فلغل  
 معرب است **پلیچی** بضم اول و سکون ثانی و جیم فارسی بخانی کشیده خر مهره را گویند **چر پلیچی** فروش خر مهره فروش را گویند **پلیخ**  
 بفتح اول و ثانی و سکون خای نقطه دار حلق و کلور را گویند **پلیخ** بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و هم فلاخن را گویند و آن  
 کف است که از پشم یا از ابریشم بافتند و بر طرف آن رویشان بندند و شبانان و شاطران بدان سنک اندازند **پلیخان**  
 باسیم بروزن فلک سان بمعنی فلاخن است که شبانان بدان سنک اندازند **پلسنک** بکسر اول و ثانی و سکون سیمین نقطه  
 و ضم فوقانی و کاف ساکن پرستوله باشد و آن پرند است که در سقف خانها آشیان کند و بر بچه خطاف گویند **پلشت**  
 بفتح اول و ثانی و سکون شین و نای قرشت پلید و مرور و چرکن و نکبتی را گویند **پل شکستن** کنایه از محروم ماندن  
 بی طاقت شدن باشد **پلغده** بفتح اول و ثانی و وال بی نقطه و سکون ثالث که غین نقطه دار باشد تخم مرغ و مپوه که درون  
 آن کندیده و ضایع شده باشد **پلغتن** بفتح اول و ثانی و سکون فایر و فو قانی پارچه ها و کلولهای علف سوخته را گویند که  
 چون آتش در خانه علفی افتد زود آتش آنها را بر هوا برد **پلک** بفتح اول و ثانی بروزن فلک پلک چشم را گویند و بمعنی آویخته  
 هم آمده است و بفتح و کسر اول و سکون ثانی هم بمعنی اول است و آنرا الحاف چشم نیز میگویند و بر بچه جفن خوانند **پلک** بضم  
 اول و ثانی و فتح کاف بمعنی طند و سر زشت و سخنان درشت ناهمبده گفته باشد و سخنانا کنایه از آن است **پلک** بمعنی بد از آن است  
 کرد